

بررسی روند آینده سیاست خارجی آلمان در خاورمیانه

سید مجتبی جلالزاده^۱

چکیده

کشور آلمان از دیرباز به عنوان یکی از بازیگران تأثیرگذار در صحنه بین‌الملل مطرح بوده است. کشوری که در تاریخ معاصر موجب رقم زدن نقطه عطفی در نظام جهانی و شکل‌گیری نظم نوین پس از آن بوده است. نقطه عطفی که با رخداد جنگ دوم جهانی شروع و با پدید آمدن جنگ سرد، نظم جدید را موجب شد. طی سالیان گذشته و با ورود و تغییر در بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در خاورمیانه، روند سیاست خارجی آلمان نیز دست‌خوش تغییراتی شده است که آن کشور را در راستای روند سیاست خارجی رقبایی نظیر فرانسه و بریتانیا قرار داده است. بر این اساس با توجه به تغییرات عمده در نظام جهانی و آرایش قدرت بازیگران در دنیا و متعاقب آن در منطقه خاورمیانه، آلمان نیز خواستار نقش جدید و دستیابی به کنشی مؤثرتر نسبت به گذشته است. بر همین اساس این کشور برای ورود به خاورمیانه از یک سو به دلیل نداشتن سرزمین‌های استعماری در گذشته کار دشواری را نسبت به سایر قدرت‌های اروپایی در پیش دارد اما همین موضوع سبب عدم شکل‌گیری چهره‌ای استعماری از این کشور نزد دولت‌ها و ملت‌ها در خاورمیانه شده است. آلمان به دلیل انگیزه‌های گوناگون که مهم‌ترین آن انرژی، اقتصاد و بحث مهاجران است تمایل به حضوری پررنگ در خاورمیانه از خود نشان داده است.

کلمات کلیدی: سیاست خارجی، آلمان، نظام جهانی، خاورمیانه، انرژی.

^۱ این مقاله برگرفته از پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد با موضوع «جایگاه ایران در آینده نظام جهانی از منظر آمریکا و اروپا (۱۴۱۵-۱۳۹۴)» می‌باشد.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مقدمه

پژوهش به جنبه‌های مختلف حضور آلمان در خاورمیانه، دلایل و تبعات آن خواهیم پرداخت.

مبانی نظری حاکم بر سیاست خارجی آلمان

در یک تقسیم‌بندی اجمالی، می‌توان سیاست خارجی آلمان را به سه دوره زمانی مختلف بخش‌بندی نمود:

۱- مرحله نخست که از سال ۱۸۷۱ شروع و با خاتمه جنگ جهانی دوم پایان یافت، دوران تشکیل امپراتوری آلمان و تبدیل این کشور به مرکز ثقل سیاست و قدرت در اروپای قاره‌ای می‌باشد، هر چند که با پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، حیات سیاست خارجی ناسیونالیستی آلمان نیز پایان پذیرفت.

۲- دوران جنگ سرد را باید دوره دوم یا مرحله بازآفرینی در سیاست خارجی آلمان در نظر گرفت. آلمان در این دوران با پذیرش اجباری سه واقعیت مهم روبرو گردید:

الف) شکست در جنگ و قبول تبعات آن

ب) موافقت با چتر نظارتی دو ابرقدرت (آمریکا و شوروی) بر این کشور

ج) خروج حیطه‌های سه گانه سیاست خارجی، امنیت داخلی و امنیت مرزها از اختیارات دولت

در این دوره اگر چه آلمان به واقعیت‌های فوق تن در داد، اما این مسئله نتوانست به طور کامل مانع از دمیده شدن روح استقلال عمل در عرصه سیاست خارجی این کشور گردد. همچنان که رهبران آلمان علاوه بر حمایت از تعمیق روند هم‌گرایی این کشور در ساختارهای امنیتی و اقتصادی اروپا، نظیر ناتو و جامعه اقتصادی اروپا تلاش نمودند تا در قالب سیاست «نگاه به شرق» که بنیان‌گذار آن هلموت

اتفاقات خاورمیانه آن‌چنان سریع و غافل‌گیرکننده بود که کشورهای اروپایی تا مدتی دچار تشتت موضع‌گیری سیاسی شدند. تا به‌امروز نیز چندان سیاست واحدی دیده نمی‌شود. در حقیقت کشورها به‌دنبال آن هستند که از این فرصت برای یک نظم نوین در خاورمیانه که قدرت هر کدام از آن‌ها در منطقه تقویت کند استفاده نمایند. بدیهی است آمریکا به‌عنوان قدرت اول منطقه و اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین مسئله منطقه نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های کشورهای اروپایی دارند. همچنین رشد اسلامگرایی و بیداری اسلامی موضوع مهمی است که نه تنها می‌تواند آینده خاورمیانه را تغییر دهد بلکه تأثیرات مستقیمی بر اروپا خواهد داشت. افزایش مهاجرت به اروپا و ناامنی در آنجا از جمله پیامدهای آن است. وضعیت به گونه‌ای شده است که تقسیم‌بندی‌های سنتی در حوزه نفوذ قدرت‌های بزرگ در منطقه بهم ریخته است.

آلمان به‌طور تاریخی به‌عنوان یک بازیگر مهم بین‌المللی، از اتفاقات و رخداد‌های خاورمیانه دور نبوده است و این حضور اگرچه در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی کم‌رنگ شده بود، اما به قطع کامل روابط این کشور با خاورمیانه منجر نشد و حتی در شرایطی مثل امروز که اتفاقات منطقه از قبیل ظهور تروریسم و یا بحران مهاجرت تأثیر خود را حتی در دوردست‌ها از آمریکا گرفته تا آلمان بر جای گذاشته‌اند. حضور این کشور بیش‌ازپیش و به دلایل متعدد پررنگ‌تر شد. پی‌گیری دلایل حضور دوباره آلمان در خاورمیانه و سیاست‌های این کشور در منطقه برای ایران به‌عنوان یکی از کشورهای منطقه امری مهم و قابل توجه است که در این



- اشمیت صدراعظم این کشور بود، روابط ویژه‌ای را با دول اروپای شرقی آغاز نمایند؛ سیاستی که متعاقباً توسط هلموت کوهل تقویت شد.
- ۳- مرحله سوم که دوران پس از جنگ سرد و وحدت آلمان را در برمی‌گیرد، مرحله بازخیزی سیاست خارجی آلمان به شمار می‌آید. در نسل سوم این سیاست که یادآور دوران شکوفایی سیاست خارجی آلمان به رهبری بیسمارک، صدراعظم گیوم اول در دهه ۱۸۷۰ می‌باشد. رهبران این کشور می‌کوشند تا توان اقتصادی ممتاز خود را به یک قدرت سیاسی تبدیل نمایند. با برچیده شدن دیوار برلین، هلموت کوهل صدراعظم وقت آلمان در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، برنامه‌های مهمی را در صدر دستور کار خود قرار داد. بازنگری در قانون اساسی، تقویت روابط با فرانسه و انتقال پایتخت از بن به برلین از اهم این برنامه‌ها بودند. در حقیقت، وی با انتقال پایتخت به برلین، تلاش نمود تا خلاء ناشی از فروپاشی شوروی را در بلوک شرق پر کند. به همین منظور، وی قانونی را موسوم به «قانون بازسازی آلمان شرقی» از تصویب مجلس آلمان گذراند که براساس آن، آلمان توانست زمینه‌های جذب و جلب نظر دیگر دولت‌های اروپای شرقی را فراهم نماید (خارقانی، ۱۳۸۵).
- دکتر محمود سریع القلم سی ویژگی سیاست خارجی آلمان را به شرح زیر برمی‌شمرد:
 - عمده وقت و همت دیپلمات‌های آلمانی صرف افزایش صادرات آلمان می‌شود
 - استفاده بی‌هیاهو از دیپلماسی برای ۲۸ سال تا برچیده شدن دیوار برلین
- جهت‌گیری‌های سیاست خارجی بر اساس گرایش‌های اکثریت مردم و منافع بخش خصوصی
- هدف سیاست خارجی آلمان: افزایش ثروت ملی آلمان
- اقتصاد چهارم جهان با نیم درصد نرخ تورم
- ۴۱ درصد تولید، صادر می‌شود
- بزرگ‌ترین صادرکننده سرمایه در جهان
- بالاترین تراز مثبت تجارت در جهان: ۲۵۸ میلیارد دلار
- درآمد سرانه: ۲۲۶/۴۸ دلار
- ۷۰ درصد صادرات به اتحادیه اروپا، آمریکا ۵/۶ درصد و چین ۵/۵ درصد
- ۹۱۱/۳ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی
- ۴۴ میلیارد دلار هزینه نظامی (کم‌تر از عربستان)
- ۱۵۰۰ میلیارد دلار صادرات
- رتبه ششم جهانی در محیط زیست
- ۲۷ درصد تولید برق از طریق انرژی‌های قابل جایگزین
- نیروی کار: ۶۸ درصد در خدمات، ۳۰ درصد در صنعت و ۲ درصد در کشاورزی
- ۸۲ میلیون نفر جمعیت، ۴۳ میلیون نفر نیروی کار و ۸ میلیون نفر خارجی
- وفاداری و پایبندی به قوانین و سیاست‌های اتحادیه اروپا
- ارتش ۱۸۰ هزار نفری با حضور خارجی صرفاً به‌عنوان حافظ صلح

جایگاه و نقش آلمان در نظام جهانی

پس از جنگ جهانی دوم و در دوران جنگ سرد کشورهای اروپایی و آمریکا برای جلوگیری از سر برآوردن آلمان قدرتمند، رهبران این کشور را به ایجاد آلمان غیر نظامی قدرتمند از طریق پیوستن به ناتو و اتحادیه اروپا ترغیب کردند. لذا منطق هم‌گرایی اروپایی جایگزین منطق دولت-ملت در سیاست خارجی آلمان طی دوران پس از جنگ جهانی دوم گردید. با پایان جنگ سرد منطق بازگشت به منافع ملی در میان سیاستمداران آلمان قوت گرفت و فرایند عادی شدن در دستور کار سیاست خارجی آلمان قرار گرفت.

آلمان در دوره بعد از جنگ سرد و پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نوعی دوره انتقالی و گذار را در عرصه‌های سیاست خارجی اروپایی و منطقه‌ای خود طی می‌نماید. در سیاست خارجی نوظهور آلمان نوعی منطق «تداوم همراه با تغییر» کاملاً مشهود است. اگر چه از دوره پس از جنگ جهانی دوم تاکنون، محور آلمان-فرانسه، نیروی محرکه هم‌گرایی اقتصادی، سیاسی اروپایی بوده است، اما این موضوع هیچ‌گاه سبب از بین رفتن ترس سنتی فرانسه از این کشور نگردیده است.

با پایان یافتن جنگ سرد و اتحاد دو آلمان، به تدریج نگرش و جهان‌بینی نوینی بر سیاست خارجی آلمان حاکم گردید، نگرشی که در صورت تداوم، آلمان را وارد متن تحولات بین‌المللی خواهد کرد. اگرچه آلمان از دهه ۱۹۹۰ تاکنون چندجانبه‌گرایی و حمایت از قواعد و هنجارهای بین‌المللی را ارکان اصلی سیاست خارجی خود اعلام کرده است، اما به نظر می‌رسد که این سیاست از ماهیتی ناسیونالیستی مبنی

- برگزاری جلسه عمومی در ۶۰ شهر آلمان توسط وزیر امور خارجه جهت یادگیری از مردم
- تشکیل جلسات منظم و برگزاری مناظره میان مسئولین وزارت خارجه با متخصصین سیاست خارجی با دیدگاه‌های مختلف
- رأی دهندگان آلمانی اجازه دخالت نظامی در خارج از مرزها به دولت را نمی‌دهند
- مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیری در سیاست خارجی: پارلمان آلمان
- علی‌رغم توجه خاص آمریکا، چین و روسیه به آلمان، تمرکز آلمانی‌ها بر اتحادیه اروپا
- علاقمندی پایدار و حقوقی برای حل منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی
- پایبندی به قوانین و سازمان‌های بین‌المللی
- روش تعامل با دولت‌های دیگر: ایجاد تفاهم و اجماع‌سازی
- عدم دخالت سیاسی در هیچ کشوری، همسایه یا غیرهمسایه
- ارائه مدل کارآمد حکمرانی و اقتصاد مبتنی بر تولیدات صنعتی
- تفاهم کلان و اجماع‌سازی مستمر میان هیأت حاکمه، احزاب، عامه مردم و بخش خصوصی پیرامون تعریف از آلمان و آینده آن (سریع القلم، ۱۳۹۴).



شده‌اند. علاوه بر این، روسیه، اروپای شرقی و مرکزی، بالتیک و تا حدودی بالکان عملاً به عرصه‌های قدرت نمایی و حضور اقتصادی، تجاری و تا حدودی سیاسی آلمان مبدل شده است.

حوزه‌های خلیج فارس، خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز نیز از علایق استراتژیک، اقتصادی و فرهنگی آلمان محسوب می‌گردد. آلمان در دوره بعد از جنگ سرد تمرین در عرصه سیاست خارجی را در این مناطق آغاز نموده است. گرایش آرام و تدریجی به سوی تقویت بنیه نظامی در قالب اعزام نیروی حافظ صلح به مأموریت‌های بین‌المللی، تلاش در جهت دستیابی به کرسی دائم در شورای امنیت، فاصله‌گیری تدریجی از وابستگی فرآتلانتیکی به آمریکا و برقراری روابط گسترده‌تر با دولت‌های فرانسه، روسیه و چین از مصادیق مختصات نوین سیاست خارجی آلمان به شمار می‌آیند (خارقانی، ۱۳۸۵).

دولت آلمان طرحی مقدماتی را تهیه کرده که طبق آن حضور نظامی این کشور در عرصه جهانی بیشتر خواهد شد. در این طرح اعلام شده که آلمان نقش کلیدی در اروپا دارد و در زمینه شکل‌دهی به نظم جهانی هم مسئولیت دارد. در طرح مذکور تصریح شده که آلمان با توجه به مسائلی که جهان درگیر آن است، که از آن جمله می‌توان به اقدامات گروه تروریستی داعش، تهدیدات سایبری و اقدامات تهدیدآمیز روسیه اشاره کرد؛ باید اقدامات بیشتری در راستای مسئولیت جهانی خود صورت دهد، البته به این مسئله نیز اشاره شده که باید محدودیت‌هایی برای اقدامات آلمان لحاظ شود. از دیگر مسائلی که در این طرح مقدماتی بر آن تأکید شده این است که آلمان باید از اقدامات

بر تقویت جایگاه دولت آلمان در عرصه تعاملات جهانی برخوردار باشد. در جهان‌بینی نوین آلمانی، برلین به جای وابستگی امنیتی به ایالات متحده آمریکا، خواستار مشارکت آتلانتیکی با این کشور و سایر دولت‌های اروپایی می‌باشد. به باور بسیار از آگاهان سیاسی، با روی کار آمدن خانم آنگلا مرکل به جای گره‌دشوردر به‌عنوان صدر اعظم آلمان، تغییر جوهری در سیاست جهانی آلمان رخ نخواهد داد اما تا حدودی در محتوی، جهت‌گیری‌ها، روش‌ها و نحوه اجرای سیاست‌ها دگرگونی‌هایی صورت خواهد پذیرفت (ثقفی‌عامری، ۱۳۸۵).

در حال حاضر، مهم‌ترین دغدغه قدرت‌های اروپایی، حفظ توازن قوا با آلمان به شمار می‌رود. تلاش فرانسه برای حفظ موقعیت برابر با آلمان در نهادهای اروپایی (پارلمان و شورای اتحادیه اروپایی) در اجلاس سال ۲۰۰۰ نیس و همچنین نگرانی انگلیس از جایگزینی آلمان به جای این کشور در مقام متحد ویژه و استراتژیک واشنگتن در قاره اروپا، بیان‌گر این نگرانی‌هاست. آمریکا نیز برای جلوگیری از تبدیل آلمان به رقیب هم‌تراز در اوراسیا به مهار برلین در چارچوب ناتو می‌اندیشد، زیرا هدف از گسترش جغرافیایی ناتو علاوه بر حفظ هژمونی استراتژیک آمریکا در قاره اروپا، مهار روسیه و آلمان و عدم تبدیل آنها به قدرت‌های بالقوه برتر و تهدید کننده در معادلات حوزه اوراسیا ارزیابی شده است. آلمانی‌ها نیز برای غلبه بر بدگمانی‌های آمریکا و متحدان اروپایی خود، هم‌گرایی در اتحادیه اروپایی و ناتو را به هدف اصلی سیاست خارجی این کشور تبدیل نموده و از این رهگذر با توجه به موقعیت برتر خود از جایگاه تعیین کننده‌ای در این دو نهاد اروپایی و آتلانتیکی برخوردار

نکته سوم این که آلمان در چارچوب ناتو و به‌عنوان یک هم‌پیمان اصلی آمریکا، ناچار است با وجود مخالفت با برخی موارد مداخله نظامی در دیگر نقاط جهان، به‌رحال در سطح حداقلی با دیگر متحدان غربی در این باره همراهی کند، کم‌اینکه با وجود مخالفت آلمان با مداخله آشکار در بحران سوریه و جنگ داخلی در این کشور، گزارش‌هایی درباره کمک‌های اطلاعاتی آلمان به مخالفان سوریه یا ارسال به اصطلاح کمک‌های غیرنظامی به آن‌ها وجود دارد. نکته چهارم این است که تغییر ماهوی اوضاع امنیتی چه در صحنه داخلی کشورهای اروپایی با توجه به افزایش تهدیدات تروریستی داعش و نیز تقابل روسیه و غرب به‌دلیل بحران اوکراین باعث شده تا فشار به آلمان برای بر عهده گرفتن سهم بیشتری در ناتو و نیز افزایش همکاری‌های ضدتروریستی افزایش یابد. کم‌اینکه مقامات ارشد ناتو به‌ویژه دبیرکل این سازمان نظامی غربی بارها از آلمان خواسته تا ضمن افزایش بودجه نظامی خود به مقدار تعیین شده یعنی ۲ درصد تولید ناخالص داخلی، نقش بیشتری در دفاع از اروپا در قبال تهدیدات فزاینده روسیه بر عهده گیرد. به نظر می‌رسد اکنون آلمان با ارائه طرحی مقدماتی قدم در این مسیر نهاده و در عین حال با خریدهای نظامی جدید قصد ارتقای توانمندی نیروهای مسلح خود برای مقابله با تهدیدات و ایفای تعهدات جدید را دارد (میرطاهر، ۱۳۹۵).

روند آینده سیاست خارجی آلمان

آلمان به‌عنوان یک قدرت مهم اروپایی باید سیاست خارجی‌اش را تحکیم کند و در غیر این صورت با زوال نظم

یک‌جانبه پرهیز و به جای آن به همکاری با اتحادیه اروپا، ناتو و همکاری نزدیک با آمریکا تمرکز کند، البته این برای دومین بار است که آلمان از قصد خود برای افزایش نقش بین‌المللی این کشور در صحنه جهانی و حضور نظامی بیشتر در نقاط مختلف جهان سخن می‌گوید (اسمعیلی، ۱۳۹۰). عوامل چندی باعث شده تا آلمان اکنون خواهان افزایش مشارکت در اقدامات نظامی بین‌المللی در سطح جهانی شود. نخست این که آلمان در حال حاضر بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی اروپا و از جمله بزرگ‌ترین اقتصادها در عرصه جهانی به‌شمار می‌رود. این بدان مفهوم است که این کشور از توان مالی لازم برای ایفای نقش‌های نظامی در عرصه بین‌المللی برمی‌آید اما باید توجه داشت که به‌طور معمول هر قدر، قدرت اقتصادی کشوری افزایش یابد، تمایل آن برای تأثیرگذاری هم‌سنگ توانمندی اقتصادی‌اش در دیگر عرصه‌ها نیز افزایش خواهد یافت. بدین لحاظ طبیعتاً آلمان اکنون خواهان آن است تا دیگر کشورها ضمن شناسایی قدرت اقتصادی آلمان، قدرت سیاسی و حتی نظامی آن را نیز مورد شناسایی و قبول قرار دهند و یکی از لوازم چنین امری، تلاش این کشور برای ایفای نقش نظامی در عرصه بین‌المللی به‌ویژه در مناطق بحران‌زده است. نکته دوم این که آلمان در سال‌های اخیر به‌دنبال کسب کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده است و لازمه دستیابی به این هدف نمایش توانایی و مسئولیت‌پذیری خود در عرصه بین‌المللی با مشارکت در مأموریت‌های صلح‌بانی سازمان ملل یا مشارکت با دیگر کشورهای اروپایی مانند فرانسه در مأموریت‌های نظامی در مناطق آفریقایی یا آسیایی است.



تجاری نیست برای برلین امنیت آسیا هم اولویت دارد و باید برای جلوگیری از بروز تنش در آسیا، با دیگر کشورهای اروپایی و همچنین آمریکا همکاری کند (اسپک، ۱۳۹۲).

اصول بنیادین سیاست خارجی آلمان بیش از نیم قرن است که دست‌نخورده باقی مانده و همچون گذشته بر محور چندجانبه‌گرایی، حمایت از گسترش و تعمیق اتحادیه اروپایی، تحکیم روابط آتلانتیکی و فرآتلانتیکی، ارتقای فعالیت در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، گسترش مناسبات با سایر کشورها، دفاع از سیستم امنیت دسته‌جمعی در چارچوب سازمان ملل، حراست از حقوق بشر و مبارزه بر علیه تروریسم استوار شده است، اما در شرایط موجود که منطقه یورو دوره سرنوشت‌سازی را پشت سر می‌گذارد و با بحران مالی و اقتصادی عظیمی دست به گریبان است و از سوی دیگر آمریکا به‌عنوان متحد استراتژیک آلمان در منطقه خاورمیانه با موضوعات و بحران‌های مختلف مانند سوریه و اردن درگیر است، باید دید دولت جدید تا چه میزان قادر به اجرایی نمودن و سرعت بخشیدن به سیاست‌های خود می‌باشد، آیا احزاب مسیحی با ائتلاف باز هم قادرند این ذهنیت را به ملت آلمان القا کنند که آنها توانایی انجام کارهای بزرگ را دارند؟ این کارهای بزرگ از یک سو معطوف به روند هم‌گرایی منطقه‌ای در اروپاست و از سوی دیگر به صورت‌بندی محورهای اتحاد در سیاست خارجی با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا و همچنین نقش‌آفرینی در موضوعات خاورمیانه به‌ویژه سوریه و ایران مربوط می‌گردد. بنابراین، مرکل گرچه در دوره سوم قدرت نیز ناگزیر از

جهانی در همسایگی‌اش و در سراسر جهان روبه‌رو خواهد شد. اول از همه، برلین نیازمند همکاری با دیگر کشورهای اتحادیه اروپا برای ارائه سیاست خارجی مشترک و نیرومند است. سیاست خارجی اتحادیه اروپا فرصت بزرگی برای برلین است تا نفوذ آلمان را تقویت کند و همزمان این کشور را در چارچوب همکاری‌های چند جانبه قرار دهد. آلمان هم نیاز دارد که در زمینه دفاعی کار بیشتری انجام دهد. ناتو هر روز کم‌رنگ‌تر از گذشته می‌شود و آمریکا حضورش را در اروپا از دست می‌دهد. دنیای بعد از آمریکا پیچیده‌تر و خطرناک‌تر خواهد شد. آلمان بدون قدرت نظامی کافی، ظرفیت لازم برای بازدارندگی را نخواهد داشت. برلین می‌تواند در کنار کشورهایی چون لهستان و همچنین اعضای اتحادیه اروپا و آمریکا، نقش مهم‌تری در شکل‌دهی به استراتژی جدید در قبال روسیه داشته باشد. آلمان همچنین باید برای دفاع از کشورهای اروپایی نزدیک مرز روسیه، کار بیشتری انجام دهد. شرق همواره اولویت سنتی آلمان بوده است اما برلین نمی‌تواند مشکلات جنوب اروپا را نادیده بگیرد. درباره ایران، آلمان باید از سیاست آمریکا پیروی کند. درباره سوریه، اروپایی‌ها به جز فرانسه، همه کار را به آمریکا و روسیه سپرده‌اند و خودشان کنار کشیده‌اند. اکنون یک استراتژی مشترک اروپایی در قبال سوریه وجود ندارد. هدف مهم دیگری که باید در برنامه سیاست خارجی آلمان باشد، رابطه استراتژیک‌تر با چین است. آلمان در میان دیگر قدرت‌های اروپایی، بیش‌ترین نزدیکی و ارتباط را با پکن دارد اما اجازه داده که روابط دوجانبه‌اش با چین توسط کسب و کار تجارت تعریف و اداره شود. منافع استراتژیک آلمان در چین فقط مسائل

در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۱۴، یواخیم گاوک، رئیس‌جمهور آلمان، برای اولین بار به شکل رسمی از لزوم تحول در سیاست خارجی برلین و تجدیدنظر در تحفظ تاریخی آن در استفاده از قدرت نظامی و مداخله نظامی سخن به میان آورد. پیرو این سخن‌گفتمانی در آلمان تحت نام «قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر» شکل گرفت تا هم نقش جدید این کشور در عرصه بین‌المللی و قدرت‌گیری آن در نزد افکار عمومی داخلی و خارجی عادی شود و هم حرکت آلمان برای تبدیل شدن به یک قدرت ژئوپلیتیکی در قامت اتحادیه اروپا یا به نام آن مشروعیت یابد. طبق این گفتمان، وقوع بحران‌های متعدد (نظیر بحران سوریه، موج پناهندگان، حملات تروریستی) تغییر نظم اروپایی، تغییر نظم جهانی و دیگر تحولات ناشی از جهانی شدن و جابه‌جایی‌های قدرت، آلمان را وادار می‌سازد تا مسئولیت‌های بیشتری را در عرصه جهانی بر عهده گیرد. همین رویکرد در سخنان وزیر دفاع آلمان در بوندستاگ و به هنگام ارائه طرح مذکور قابل مشاهده است و وی ایجاد ثبات و آرامش در منطقه خاورمیانه را دلیل اصلی اقدام اخیر آلمان معرفی می‌کند تا همراهی و اعلام همبستگی با فرانسه. دلایل چنین تحولی در سیاست خارجی آلمان هر چه باشد (الزام داخلی، خواست آمریکا و دیگر قدرت‌های اروپایی نظیر انگلیس و فرانسه، سهم کردن آلمان در هزینه‌های ایجاد و حفظ نظم، نگرانی آلمان از برهم خوردن نظمی که حامی اقتصاد و سیاست‌های اقتصادی آن است و غیره) این نکته بدیهی است که آلمان دیگر نمی‌تواند همچون گذشته و مثل قضیه لیبی خود را کنار نگه‌دارد. لذا بخش مهمی از چرایی اقدام آلمان را باید در

ادامه سیاست‌های پیشین است، اما با توجه به تغییر شرایط به‌ویژه مواضع آمریکا در خاورمیانه در قبال ایران و سوریه، آلمان نیز به بازنگری در شیوه‌ها و روش‌های سیاست خارجی نیاز دارد (کیانی، ۱۳۹۱). سیاست خارجی آلمان به‌صورت طبیعی، چندجانبه است. اما چندجانبه‌گرایی نباید بهانه و پوششی باشد برای انفعال. سپردن امور امنیتی به آمریکا و سیاست خارجی به اتحادیه اروپا، کارساز نیست. آلمان به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد اروپا باید کاری کند که این قدرت اقتصادی مابه‌ازا هم داشته باشد و سیاست خارجی‌اش هموزن این قدرت باشد. سیاست خارجی آلمان نسبت به دیگر شرکای اروپایی همیشه و به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم برخوردار از نوعی تعادل بوده است. در واقع، بر خلاف سایر کشورهای بزرگ اروپایی همچون؛ فرانسه و انگلیس که به میزان بسیار زیادی نگرش‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی آنها غالب است، آلمان به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی-پولی و صنعتی اروپا بیشتر از هر چیز منافع اقتصادی، ایجاد امنیت، ثبات و ایمنی سرمایه‌گذاری در جهت تولید ثروت ملی را مد نظر دارد. این نگرش تقریباً در تمامی دولت‌های آلمان اعم از سوسیال‌دمکرات یا دمکرات مسیحی حاکم بوده است و همچنان تداوم دارد. در همین راستا، آلمان معمولاً در بحران‌های متعدد خاورمیانه رویکرد متعادل و متوازنی را در سیاست خارجی خود لحاظ کرده است. آلمان از درگیر شدن در مداخلات نظامی مستقیم همچون انگلیس و فرانسه، احتراز و در صورت لزوم و برای نشان دادن یک رویکرد حمایت‌کننده بیش‌تر در بُعد لجستیکی و کمک‌های مالی نقش‌آفرینی کرده است (خالوزاده، ۱۳۹۵).



آلمان به دنبال توسعه روابط با کشورهای عربی هست، اما این کار را نمی‌تواند بدون هماهنگی با سیاست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا که سلطه اول را در منطقه دارد، جلو ببرد. از طرفی برلین روابط سنتی و تاریخی با اسرائیل دارد و از طرفی هم منافع اقتصاد و امنیتی خود را با کشورهای خاورمیانه باید در چارچوب این موضوع دنبال کند. لذا صلح پایدار و حل صلح آمیز مناقشه اسرائیل و فلسطین اولویت آلمان است.

آلمان در دهه ۱۹۷۰ با حمایت از مواضع جامعه اقتصادی مشترک اروپا (EEC) از مداخله آشکار در درگیری‌های اسرائیل در منطقه و حمایت از آن در جنگ ۱۹۶۷ و نیز جنگ یوم کیپور در سال ۱۹۷۳ اجتناب ورزید و اعلام بی‌طرفی کرد. همچنین در سال ۱۹۸۰ نقطه عطفی در سیاست خارجی اتحادیه اروپا بود که به‌طور مستقل حقوق ملی فلسطینی‌ها در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت شناخت و این سنگ بنای آلمان در سیاست خارجی‌اش در خاورمیانه شد. این سیاست مجدداً در اعلامیه ۱۹۹۹ برلین و اعلامیه ۲۰۰۲ بارسلونا تأکید شد و در آن‌ها بر توقف خشونت و پایان دادن به سیاست اسکان اسرائیل و عقب نشینی اسرائیل به سرزمین‌های اشغالی در سال ۱۹۶۷ و طرح صلح عربستان تأکید شده بود (Gardner Feldman, 1984).

آلمان و اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۶ که در انتخابات فلسطین حماس بر سرکار آمد و اسرائیل را به رسمیت نشناخت، دولت فلسطین را بایکوت کرده و کمک‌های خود به فلسطینی‌ها را قطع کرد. در ۲۴ ژوئن در ۲۰۰۸ نیز در برلین کنفرانسی در حمایت از شهروندان فلسطینی انجام

تحول سیاست خارجی این کشور و نقش جدیدی که برلین می‌خواهد در عرصه بین‌المللی بر عهده گیرد جست‌وجو کرد (احمدی، ۱۳۹۴).

دلایل حضور آلمان در خاورمیانه

آلمانی‌ها کشورهای منطقه را به سه گروه تقسیم می‌کنند: فلسطین (مناقشه اسرائیل- فلسطین)، خلیج فارس با محوریت ایران و عراق و کشورهای شمال آفریقا (مراکش، مغرب، تونس و مصر به‌عنوان شرکای تجاری) بعضی از این کشورها از جمله لیبی از گذشته منطقه نفوذ فرانسه بوده است که در این موارد آلمان با احتیاط بیش‌تری عمل می‌کند. در مورد کشورهای عربی، آلمان به شدت تلاش دارد بازارهای خود را از دست ندهد و در زمینه انرژی نیز دچار مشکل نگردد. البته برای سوریه پرونده خاصی باز کرده و با سیاست همسویی با آمریکا حرکت می‌کند و چندان به راه دیپلماتیک برای حل مسئله معتقد نیست. مصر از جمله کشورهایی است که آلمان در گذشته و حال ارتباطات فرهنگی و اقتصادی، علمی و حتی سیاسی خوبی با آن دارد. چنان‌چه در جریان انقلاب مصر نیز برای توسعه جنبش‌های اجتماعی از طریق سایبر فعالیت گسترده‌ای انجام داد. همان‌طوری که در بالا اشاره شد سیاست خارجی آلمان از فاکتورهای مختلفی تبعیت می‌کند که در هر کشوری با توجه به آن فاکتورها سیاست‌های خود را دنبال می‌کند. اما در مجموع آلمان دنبال استفاده از فرصت ایجاد شده برای فعال کردن سیاست خارجی خود در منطقه است (ابوالحسن شیرازی و خبازی، ۱۳۹۲).

و به دلیل این که منافع اقتصادی آلمان در منطقه به خطر می‌افتد، آلمان را به سمت مداخله نظامی در سوریه ببرند. این کار نه تنها ممکن است آلمان را در خاورمیانه دچار مشکل کند، بلکه آن را در چالش با روسیه و چین قرار می‌دهد. با توجه به این که آلمان به همکاری اقتصادی این دو کشور به شدت نیازمند است و آنها صادر کننده مواد خام و انرژی و معدنی مورد نیاز آلمان و مهم‌ترین بازارهای آلمان می‌باشند. لذا این کشور به مداخله نظامی تحت قیمومیت سازمان ملل روی آورده ولی از اعضا فعال اتحادیه اروپایی در این زمینه است. در این حال اگرچه دولت مرکل تا حد پشتیبانی نظامی علنی مخالفان پیش رفته است، اما از طرف دیگر مردم آلمان نیز تنها ۱۲ درصد با مداخله نظامی موافق هستند و ۱۳ درصد تنها با پشتیبانی نظامی و بقیه مردم با هر دو سناریو مخالفاند.

دلایل گرایش آلمان به منطقه خلیج فارس چیست؟

پس از بحران اقتصادی اروپا و سقوط ارزش یورو، آلمانی‌ها به این نتیجه رسیدند که بی‌ثباتی در خاورمیانه و از جمله نوسان‌های شدید قیمت نفت، یکی از دلایل مهم ایجاد بحران‌های مالی یا انرژی در آلمان و اروپاست، همین‌طور پس از بحران اوکراین، آلمانی‌ها از وابستگی بیش از حد بر منابع انرژی روسیه نگران شدند و به صورت خزننده قصد دارند که سهم ناچیز آلمان از نفت خلیج فارس را افزایش دهند که در این جهت برقراری امنیت در این منطقه بسیار حیاتی است (میرفخرایی، ۱۳۹۴).

شد و در مارس همان سال مرکل سریع به اسرائیل سفر کرد و در جولای به الجزایر سفر نمود. این نشان می‌دهد خاورمیانه و شمال آفریقا برای آلمان حائز اهمیت است. روابط دو جانبه سوریه و آلمان در سال ۲۰۰۶ رو به بهبودی رفت. در ۲۰۰۷ دمشق در مذاکرات مدیترانه در آنابولیس و در سال ۲۰۰۸ در اجلاس مدیترانه در پاریس سوریه روابط خود را با کشورهای غربی تشدید کرد. اما هم‌زمان با تحولات منطقه و انقلاب‌های عربی، غرب تلاش کرد برای ایجاد توازن در منطقه به نفع خود جبهه سواری- ایرانی را از بین ببرد و امنیت متزلزل شده اسرائیل را مجدداً تا حدی برگرداند. از این جهت پروژه سوریه کلید خورد. البته این به این معنا نیست که همه مشکلات سیاسی سوریه ریشه خارجی دارد. اما در هر صورت کشورهای اروپایی و آمریکا بحث تحریم و فشار بر سوریه و حتی حمله نظامی را در دستور کار قرار دادند. در ادامه این رویکرد برلین یک مرکز مهم برای حمایت از ارتش آزاد سوریه و شورای ملی سوریه شد. آلمان از همان آغاز درگیری در سوریه در تجهیز مخالفان از بندر طرابلس نقش اساسی داشت. نیروهای آلمان از سال ۲۰۰۶ در این منطقه مستقر بودند و با درگیری‌های سوریه مأموریت آنها تمدید شد.

در برلین پروژه بعد از اسد با همکاری مؤسسات آمریکایی کلید خورد و در آن با همکاری نیروهای مخالف که از اخوان المسلمین هم حضور دارند برای بعد از بشار اسد برنامه ریزی می‌شود. ظاهراً گروهی که به آمریکا گرایش بیشتری دارند در دولت آلمان موفق شده‌اند با وجود تبعات منفی حمله نظامی به سوریه بر امنیت منطقه و اروپا



چرا موضوع امنیت انرژی برای آلمان دارای

اهمیت است؟

امنیت انرژی: آلمان ۹۰ درصد نفت و ۸۳ درصد گاز خود را از خارج وارد می‌کند. سرمایه‌گذاری آلمان در صنعت نفت و گاز ایران از یک طرف و همکاری دو کشور در برقراری امنیت انرژی از سوی دیگر عامل مشترک نزدیکی دو کشور خواهد بود.

آلمان به‌طور سنتی بیش‌ترین نفت و گاز خود را از روسیه تأمین کرده است و پس از روسیه، نروژ، انگلستان و دو کشور شمال آفریقا و عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) یعنی الجزایر و لیبی در رتبه‌های بعدی قرار داشته‌اند، در نتیجه اتکای این کشور به نفت و گاز خاورمیانه و به‌ویژه منطقه خلیج‌فارس بسیار محدود بوده و سبب شده است امنیت خاورمیانه یک دغدغه جدی برای آلمان در سال‌های گذشته به شمار نیاید، با ظهور بحران اوکراین و تنش‌های به‌وجودآمده غرب با روسیه، آلمان در تلاش است تا منابع انرژی خود را بیش‌ازپیش متنوع کند و با کاهش وابستگی به روسیه، سهم نفت و گاز خاورمیانه و خلیج‌فارس را در سبد انرژی خود افزایش دهد، بنابراین امنیت این منطقه در واقع تضمین امنیت منابع انرژی حیاتی آلمان نیز به شمار می‌رود، این وابستگی به منابع انرژی خاورمیانه سبب می‌شود، برلین برای ایجاد ثبات در خاورمیانه تلاش کند و نفع خود را در تنش‌زدایی میان کشورهای منطقه ببیند (Ranau, 2008).

هدف دوم تداوم همکاری‌های اقتصادی، تجاری و فناوری با شریکان تجاری مهم آلمان در منطقه و از جمله ایران است که این هدف نیز با حفظ ثبات در منطقه امکان‌پذیر است

آلمان پرجمعیت‌ترین کشور اروپا، چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا برحسب تولید ناخالص داخلی، پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا برحسب قدرت خرید، دومین صادرکننده و سومین واردکننده بزرگ دنیاست. موتور اقتصادی قاره سبز، ۲۰ درصد بودجه اتحادیه اروپا و ۸ درصد بودجه سازمان ملل متحد (سومین کشور در دنیا از این حیث) را تأمین می‌کند. در اکثر نهادهای تأثیرگذار بین‌المللی نظیر اتحادیه اروپا، ناتو، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، سازمان امنیت و همکاری اروپا، گروه ۸ (در حال حاضر گروه ۷)، گروه ۲۰، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مشارکتی فعال دارد. بارها عضو غیردائم شورای امنیت بوده و شهر بن مقر اصلی ۱۹ سازمان وابسته به سازمان ملل می‌باشد.

سومین هدف راهبردی که آلمان از ورود به مسائل خاورمیانه دنبال می‌کند، بحث مهاجران و آوارگان خاورمیانه است، آلمان مقصد بسیاری از پناهندگانی است که از کشورهای خاورمیانه و به‌طور عمده عراق و سوریه راهی غرب و این کشور می‌شوند و می‌توانند مشکلات عمیق هویتی، جمعیتی و امنیتی در جامعه کم‌وبیش همگن آلمان ایجاد کنند، به همین دلیل مقام‌های برلین در تلاش هستند با کمک به اعاده ثبات در خاورمیانه، امواج انسانی آوارگان را مدیریت کنند (Mesco, 2015).

دلیل چهارم علاقه‌مندی آلمان به مسائل خاورمیانه را باید در موضوع مبارزه با مواد مخدر، جرائم سازمان یافته و تروریسم دانست که مقام‌های این کشور تلاش دارند تا به‌صورت جدی این موضوع‌ها را کنترل کنند، آلمانی‌ها در این رابطه نگرانی‌هایی دارند که با ثبات‌سازی در منطقه می‌توانند از آن بکاهند، دلیل پنجم هم به صادرات

و انگلستان، اقدام محتاطانه آلمان در برخورد با بحران سوریه کم‌تر چهره منفی از این کشور در منطقه به‌جای گذاشته است. همین امر می‌تواند زمینه نفوذ این کشور را به‌ویژه به لحاظ اقتصادی بیشتر از گذشته فراهم نماید. همین رویه محتاطانه آلمان در برخوردها با انقلاب اسلامی و سپس تحریم‌های هسته‌ای آمریکا و نقش سازنده‌اش در مذاکرات هسته‌ای، آلمان را به بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران در اروپا تبدیل کرده است. بعد از توافق هسته‌ای نیز آلمان اولین کشوری بود که تیم اقتصادی خود را برای مذاکرات تجاری به ایران فرستاد و با استقبال خوبی هم از سوی ایران مواجه شد. این سیاست در آلمان تبدیل به یک سنت شده است و آلمان با توجه به پتانسیل اقتصادی خود بیش از هر چیز چشم به بازارهای منطقه دوخته است (Mesco, 2015).

آلمان، برخلاف بریتانیا و فرانسه از اتخاذ رویکردهای امنیتی در خاورمیانه پرهیز می‌کند و این می‌تواند زمینه نفوذ بیشتر این کشور را در کشورهای منطقه فراهم نماید. رویکرد آلمان در رابطه با بحران سوریه مبتنی بر پیامدهای بعدی آن برای اروپا اعم از گسترش مهاجرت، تروریسم و ناامنی با توجه به مجاورت اروپا به مناطق بحران‌زای خاورمیانه است. بر این اساس مرکل از زمان شکل‌گیری بحران مخالفت خود را با به‌کارگیری نیروی نظامی علیه بشار اسد ابراز داشته است و گزینه نظامی را منجر به شعله‌ور شدن بیشتر بحران و سرایت آثار زیان‌بار آن به اروپا و آلمان تلقی کرده است. لذا پیش‌بینی می‌شود این سیاست از سوی آلمان ادامه یابد و بر راه‌حل‌های دیپلماتیک از طریق گسترش ظرفیت چانه‌زنی با مشارکت

تسلیمات آلمان مربوط می‌شود که خاورمیانه را به‌عنوان بازار بزرگ تسلیمات آلمانی معرفی می‌کند و با مشارکت بیشتر آلمان، می‌تواند این سهم را افزایش دهد. نقش آمریکا در ورود آلمان به مباحث منطقه خاورمیانه چیست؟ (Stuchtey, 2015).

بعد دیگر مداخله آلمان در خاورمیانه به بحث تشویق‌ها و نقش جدیدی است که آمریکا برای کشورهای نظیر آلمان در خاورمیانه تعریف کرده است، آمریکایی‌ها از تشویق آلمان به مداخله بیش‌تر در خاورمیانه یا پذیرش آوارگان از این منطقه سه هدف را دنبال می‌کنند: هدف نخست در چارچوب اصول سیاست جدید خاورمیانه‌ای آمریکا حول دو سیاست مستحکم‌سازی و هدایت از پشت قرار دارد.



آنگلا مرکل نسبت به انگلستان و فرانسه رویکرد واقع‌گرایانه‌تری را در قبال تحولات خاورمیانه دنبال کرده است. با وجودی که انگلستان و فرانسه در ابتدا از گزینه نظامی علیه بشار اسد و همراهی با آمریکا صحبت می‌کردند، مرکل اعلام کرد که دولت وی در هیچ اقدام نظامی علیه بشار اسد شرکت نخواهد کرد. برخلاف فرانسه



در این حوزه، بر توجیه این تغییر در نزد افکار عمومی و نخبگان آلمان متمرکز می‌باشد.

آلمان متوجه محدودیت‌های خود در سیاست خارجی‌اش هست و نمی‌تواند بدون توجه به نیازهای اقتصادی‌اش در این مرحله بی‌باکانه دنبال اسرائیل و آمریکا حرکت کند. بحران اقتصادی اروپا، مشکل انرژی و لزوم همراهی با روسیه و چین، آلمان را وادار به اتخاذ سیاست واقع‌گرایانه‌تری می‌کند. آلمان می‌تواند روابط سیاسی بهتری با کشورهای عربی و آفریقایی و حتی ایران داشته باشد زیرا سوابق استعماری فرانسه و آمریکا را در منطقه ندارد.

خاورمیانه به دلایل سیاسی، اقتصادی و امنیتی اولویت اول آلمان به حساب می‌آید. مثال آن را می‌توان در تحولات عراق و سوریه تحت عنوان داعش بیان کرد. سرریز امنیتی تحولات عراق و سوریه روی کل اروپا بوده و این یکی از تهدیدات جدی برای همه کشورهای اروپایی از جمله خود آلمان است. آن چه که برای آلمان مهم بوده و اولویت سیاست خارجی آن را تشکیل می‌دهد، ایجاد ثبات است. ثبات در خاورمیانه بسیار حایز اهمیت است. شاهد تغییراتی در سیاست خارجی آلمان هستیم. شاید بتوان نقطه آغاز این تغییرات را از زمان ایجاد بحران اقتصادی در اروپا دانست. رمزگشایی این مسئله در گفته‌های رئیس‌جمهور آلمان در کنفرانس امنیتی مونیخ بود که بیان کرد الان زمان آن رسیده که آلمان نقش هوشمندانه‌ای در خاورمیانه داشته باشد. از این رو به نظر می‌رسد پس از بحران اقتصادی، آلمان احساس ظرفیت راهبری و رهبری اروپا را دارد. این مسئله یکی از دلایل ریشه‌یابی تغییرات در سیاست خارجی آلمان است. هیچ منبع انرژی در خاورمیانه

بازیگران مؤثر از جمله ایران تأکید بیشتری گردد. از یک سو با توجه به این که توافق هسته‌ای برجام موفقیت به‌کارگیری دیپلماسی واقعی و گسترش چانه زنی را در حل بحران‌های بین‌الملل نشان داد، می‌تواند الگوی مناسبی برای حل بحران سوریه در اختیار بازیگران کلیدی قرار دهد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد توافق هسته‌ای فضا را برای نقش آفرینی بیشتر ایران برای حل بحران‌های بین‌المللی فراهم نموده است. نشست مقدماتی کنفرانس مونیخ در تهران و دعوت از ایران برای اولین بار برای شرکت در مذاکرات وین که ۳۰ اکتبر برگزار شد، این مسئله را به‌خوبی تأیید می‌کند.

نتیجه‌گیری

روند موجود در تحولات سیاسی آلمان حکایت از این دارد که آلمان در چند دهه اخیر همواره در تلاش برای خروج از محدودیت‌های حاکم بر این کشور بوده است. محدودیت‌هایی که عمدتاً ناشی از شرایط تحمیلی مربوط به بعد از جنگ دوم جهانی بوده است. قدرت اقتصادی آلمان و قدرت تأثیرگذاری شگرف این کشور در معادلات سیاسی اروپا و جهان مبنایی برای این انتظارات بوده است. هرچند آلمان به‌ویژه در دهه‌های اخیر از قدرت اقتصادی، قدرت نرم و حتی قدرت سخت برخوردار بوده، اما فقدان یک برنامه برای فعلیت بخشیدن به قدرت و قابلیت‌های آلمان در سطح فراملی، یکی از موانع اعمال قدرت آلمان به‌عنوان یک بازیگر مؤثر در روابط بین‌الملل بوده است. همچنین به دلیل سوابق تاریخی، همواره در جامعه و نخبگان این کشور نوعی ترس نسبت ورود آلمان به حوزه‌های نظامی حاکم بوده است. لذا بخشی از ظرفیت‌ها

۵- ثقفی عامری، ناصر، (۱۳۸۵)، «سیاست آلمان در قبال جمهوری اسلامی ایران»، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، گروه مطالعات اروپا و آمریکا.

۶- میرطاهر، سیدرضا (۱۳۹۵)، *گارد نظامی جدید آلمان در نظام جهانی*، ۸ خرداد ۱۳۹۵، قابل دسترسی در:

<http://javanonline.ir/fa/news/787921>

۷- اسپک، اولریک (۱۳۹۲)، *سیاست خارجی آلمان در دوره جدید*

مرکل، قابل دسترسی در:

<http://hamshahrionline.ir/details/234781>

۸- کیانی، داود (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی آلمان در ژئوپولیتیک نوین بین‌المللی»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال چهارم، شماره سوم.

۹- خالوزاده، سعید (۱۳۹۵) ب، «اوضاع نابسامان خاورمیانه چالش جدید اتحادیه اروپایی»، *مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر*، ۲۹ فروردین ۱۳۹۵. قابل دسترسی در:

<http://www.tisri.org/default-2089.aspx>

۱۰- میرفخرایی، سیدحسین (۱۳۹۴)، «اتحادیه اروپا و بحران مالی: روندها و چشم‌انداز»، *فصلنامه علوم سیاسی*، دوره ۱۱، شماره ۳۱.

۱۱- احمدی، بهزاد (۱۳۹۴)، «دلایل مداخله نظامی آلمان در سوریه: از سیاست داخلی تا سیاست خارجی»، *مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر*، ۱۸ آذر ۱۳۹۴. قابل دسترسی در:

<http://www.tisri.org/default-2019.aspx>

لاتین:

1-Gardner Feldman, Lily (1984). *The Special Relationship between West Germany and Israel*. Winchester 3. *Mass: Unwin & Allen*. Ch. ۷.

2-Mesco, Manuela (2015). *Migrants Pose as Syrians to Open Door to Asylum in Europe*. *WSJ*.

3-Ranau, Jorg (2008). *Energy Security in Europe: A German Perspective*, Embassy of the Federal Republic of Germany Singapore.

4-Stuchtey, Tim (2015). *German Energy Security, Raw Materials Supply and Shifting Geopolitical Impacts*. *Brandenburg Institute for Society and Security*.

برای آلمان وجود ندارد. عمده نفت و گاز آلمان توسط روسیه، نروژ، انگلستان و بخشی از دو کشور شمال آفریقا تأمین می‌شد. اما پس از تحولات اوکراین، آلمان به تدریج در حال تغییر منابع خود به سمت خاورمیانه است. این برای آلمان حائز اهمیت است که هر چه بتواند ثبات در منطقه را محقق کند، تهدیدهای ناشی از انرژی از سمت روسیه را کاهش خواهد داد. آلمان بر اساس این اصل که قدرت‌ها چه شرایطی در خاورمیانه دارند، سیاست خارجی خود را دنبال می‌کند. و در نهایت این که آنها برخلاف آمریکا، قائل به هژمون واحد نبوده و هیچ وقت دنبال اینکه قدرت و قطب نخست خاورمیانه باشند، نبودند. آنها به دنبال هژمونی چند جانبه هستند.

فهرست منابع

فارسی:

۱- ابوالحسن شیرازی؛ خبازی، حبیب‌اله و محمود (۱۳۹۲)، «مطالعه تطبیقی سیاست خارجی آلمان در دوران شرویدر و مرکل در قبال جمهوری اسلامی ایران»، *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*، بهار ۱۳۹۳، دوره ۷، شماره ۲۵.

۲- اسمعیلی، نجمه (۱۳۹۰)، «ناتو و سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی: تعامل یا تقابل؟»، *فصلنامه آفاق امنیت*، سال چهارم، شماره ۱۳.

۳- خارقانی، سید شمس‌الدین، (۱۳۸۵)، «تحول سیاست خارجی آلمان، چشم‌انداز روابط با ایران»، *معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی*، گروه مطالعات اروپا و آمریکا.

۴- سریع القلم، محمود (۱۳۹۴)، *۳۰ ویژگی سیاست خارجی آلمان*، ۱۲ شهریور ۱۳۹۴، قابل دسترسی در:

<http://www.asriran.com/fa/news/415279/30>